

منابع قومی ناسیونالیسم*

آنتونی اسمیت

واحد ترجمه

مقدمه

با گذشت بیش از ۴۰ سال از جنگ جهانی دوم، کشورهای معدود جدیدی در اثر جدایی قومی بوجود آمدند. از استقلال ایسلند تا جدایی کشورهای بالتیک، تنها دو کشور جدید قومی ظهور کردند: سنگاپور و بنگلادش. البته جهان شاهد پیدایش کشورهای جدید متعددی در دوره استعمارزدایی در آسیا و آفریقا بود که قومیت (عموماً) عامل مؤثر در شکل‌گیری آنها نبود. در عین حال در دو سال گذشته بیش از ده کشور تعریف شده از لحاظ قومی پدیدار

* این مقاله ترجمه‌ای است از:

Anthony Smith, *The Ethnic Sources of Nationalism*, *Survival*, N.1, Spring 1993, pp.48-62.

مؤلف در این نوشتار، درخصوص یک پدیده سیاسی بس مهم سخن گفته است که از آن به «خیزش ناگهانی قومیت» تعبیر می‌کند. او بر این باور است که حتی در عصر حاضر، معضل «قومیت» بعنوان مشکلی بس بزرگ بر سر راه بسیاری از کشورها خودنمایی می‌کند. ناسیونالیسم قومی شکل تازه‌ای از قومیت و ملیت است، که امروزه در سطح جهان نقش آفرینی می‌کند. حقیقت این است که تصور جهانی فارغ از ناسیونالیسم قومی غیرممکن است چرا که انسان‌ها در جوامعی زندگی می‌کنند که ذاتاً گوناگون هستند و همین گوناگونی است که به تنوع در مقام هویت منجر می‌شود، به گونه‌ای که تنوع هویت‌ها امری معمولی و بدایی می‌نماید.

در همین ارتباط، مؤلف از اشکال مختلف تبلور قومیت در دو برهه زمانی متفاوت سخن می‌گوید: یکی در عصر جدید که در آن عوامل مؤثر بسیار متنوع است و طیف گسترده‌ای را شامل می‌شود و دیگری در عصر ماقبل عصر مدرن که بطور مشخص چهار عامل اصلی را در بر می‌گیرد: (۱) قلمرو ارضی که تعلق خاصی بین آن و صاحبان آن وجود دارد (۲) مبارزان مستمر و پیگیر با دشمنان (۳) بروز اشکال سازمان‌یافته از دین (۴) افسانه قوم برتر. مؤلف در انتهای مقاله، نگاهی گذرا به سازوکار تغییر در سطح ملی - قومی دارد.

شده‌اند. کشورهای دیگری هم ممکن است بدین‌گونه پدید آیند. آیا چیز غریب و نامعمولی درباره خیزش ناگهانی قومیت^۱ و استفاده از آن به عنوان یک پدیده برای شرط کشور بودن وجود دارد؟ آیا این براحتی می‌تواند به عنوان نتیجه از میان برداشته شدن ناگهانی یک سرپوش تمامت خواهانه^۲ که تنش‌های ملی‌گرایانه موجود را کنترل می‌کرد، توضیح داده شود؟ آیا چنین پدیده مشابهی در جای دیگر - این بار در زمینه توانایی کشورها برای جلوگیری کردن و فرونشاندن اشتیاق تقاضاهای قومی گروه‌ها و جمعیت‌های گوناگون و نامتجانس^۳ در مناطق دیگر - رخ نخواهد داد؟ آیا قیام کردها و شیعیان در عراق، از فروپاشی ساختار قدرت آن کشور خبر نمی‌داد؟ آیا این بخاطر جلوگیری از جدا شدن فرقه‌های سیک، ناگاو کشمیری و گروه‌های تامیل از قدرت برتر و مطلق حکومت‌های سریلانکا و هند ناشی نمی‌شود؟ آیا همین مسئله در مورد موروها در فیلیپین و ایغورها و تبتیها در چین مصداق ندارد؟ آیا در آفریقا - گذشته از اتیوپی، سودان و آنگولا - نامزدهای قومی دیگری برای خودمختاری و جدائی وجود ندارند؟

از آنجا که تعداد معدودی از جوامع قومی، از میان جوامع متعددی که می‌توانستند یا احتمال داشت که تقاضای خودمختاری و استقلال کنند، به حکومت‌هایی از خودشان دست یافته‌اند، یک تجزیه و تحلیل واضح‌تر، در مورد علل جدایی قومی مورد نیاز است. این تجزیه و تحلیل باید تنوعات ژئوپلیتیکی، اقتصادی و اجتماعی، تاریخی - فرهنگی را مدنظر قرار دهد. این مقاله بر روی عوامل تاریخی و فرهنگی در پیدایش ملی‌گرایی قومی تأکید خواهد داشت. این امر نباید به منزله نفی اهمیت عوامل استراتژیک اقتصادی و سیاسی در فراهم کردن شرایط برای درگیری‌های قومی و تفکیک و جدایی و استفاده‌هایی که نخبگان با زیرکی تمام از طرح چنین درگیری‌ها و اصطکاک‌هایی می‌کنند، تلقی شود. بهرحال، این درگیری‌ها نیز حاصل تقاضاها و تمایلات برای به رسمیت شناخته شدن سیاسی هستند که تا حد زیادی مدیون ایدئولوژیهای ناسیونالیستی است. در مقابل، ناسیونالیسم نیز به نوبه خود نیرو و توان خویش را نه تنها

1) Sudden resurgence of ethnicity

2) Totalitarian lid

3) Heterogeneous Populations

از تأثیر آشکار^۱ دیگر نمونه‌های موفق بلکه از منابع داخلی جوامع قومی معین، همراه با عواطف و احساساتی که این منابع داخلی القاء می‌کنند، کسب می‌نماید. تاریخ و فرهنگ سرچشمه‌های این منابع داخلی هستند چراکه می‌توانند تا اندازه‌ی زیادی احتمال توسعه و تکامل آگاهی و بیداری قومی به سمت ناسیونالیسم قومی و در نتیجه به سمت یک جنبش و حرکت جدایی خواهانه تبیین کنند.

ماهیت تعلقات قومی

بنیان‌ها و پایه‌های ناسیونالیسم قومی چه چیزهایی هستند؟ اگر بنا باشد تقاضاها و خواسته‌هایی برای شناسائی ملی پدید بیایند، بستگی‌ها و احساسات جمعی^۲ که باید توسط نیروهای سیاسی، اقتصادی و دیگر نیروها تحریک شوند، کدامند؟ انسان‌ها همواره در هر طیفی از جوامع گوناگون^۳ زندگی کرده‌اند و از تنوع و گوناگونی هویت‌ها^۴ برخوردار بوده‌اند. معمولاً این ویژگی‌ها (گوناگونی جوامع و تنوع هویت‌ها) بدون اشکال و دشواری زیادی، همزمان حفظ شده‌اند. افراد توسط خانواده‌ها، روستاها، شهرها، مناطق و نواحی، سن و گروه‌های جنسی، طبقات، گروه‌های مذهبی، قومی و ملی و همچنین توسط انسانیت به عنوان یک کل مشخص (و تعیین هویت) شده‌اند. از این وابستگی‌ها و پیوستگی‌ها برای مقاصد مختلف و در موقعیت‌های متفاوتی استفاده می‌شود. عوامل مذکور به ندرت دچار درگیری و کشمکش می‌شوند و تنها در مواردی خاص (مثلاً در زمان جنگ) وفاداری به یکی، موجب کنار گذاشتن دیگر عوامل می‌شود. به عبارت دیگر، هویت امری "موقعیتی"^۵ است. (۱)

البته چنین تجزیه و تحلیلی بر روی فرد متمرکز می‌شود و هویت‌های جمعی و اجتماعی را (به عنوان) ترکیبی از اجتماع هویت‌های فردی یا ابعاد متعلق به آن تلقی می‌کند. به هر جهت، اگر تمرکز و توجه به سمت سطح اجتماعی تغییر داده شود، ابعاد مختلف هویت‌های جمعی و جوامع از خواسته‌ها و تمایلات اعضای خاص آن اهمیت بیشتری

1) Demonstration effect

2) Collective tie

3) Multiplicity of communities

4) Variety of identifications

5) Situational

می‌بایند هر چند افراد مهم هستند، اما دیگر بعنوان کلیدی برای تعریف و توضیح طبیعت و ذات و ثبات و پایداری اجتماعات، تلقی نمی‌شوند. در عوض توانمندی‌های هویت فرهنگی جمعی به کانون توجه تبدیل می‌شوند.

بحث این است که امروزه برای درک طبیعت و قدرت ناسیونالیسم قومی، باید ابتدائاً بر روی سطح اجتماعی هویت و جامعه متمرکز شد. هویت فرهنگی اجتماعی ویژه و مخصوصی که در اینجا مدنظر است قوم یا جامعه قومی^۱ است. این از ویژگی‌های چنین جوامعی است که فرد می‌تواند با مطالعه آنها کلید معمای قدرت انفجاری ناسیونالیسم و در نتیجه قدرت ویرانگر بسیاری از کشمکش‌ها و درگیری‌ها که امروزه نظام داخلی کشورها را دچار اخلال می‌کنند بیابد.

یک تعریف کارآمد کوتاه از "قوم" عبارت است از یک جمعیت انسانی مشخص با یک افسانه اجدادی مشترک، خاطرات مشترک، عناصر فرهنگی، پیوند با یک سرزمین تاریخی یا وطن و میزانی از حس منافع و مسئولیت. نکات مختلفی در این تعریف وجود دارد که به بسط و تفصیل احتیاج دارند. اول آنکه نام‌ها و اسامی نه تنها برای هویت خود یا دیگری، بلکه به عنوان علامات نشان دهنده شخصیت جمعی، حائز اهمیت هستند. تا زمانی که یک هویت فرهنگی جمعی نام مناسبی دریافت نکند، تا حد زیادی از قابلیت شناسایی به عنوان اجتماع^۲ (هم توسط اعضا و هم توسط بیگانگان) محروم خواهد بود. تا همین اواخر، این وضع در مورد مسلمانان یوگسلاوی صادق بود. تنها در سال ۱۹۶۰ بود که اعضای این طبقه نام "مسلمان" به خود گرفتند. آنان برای همسایگان نشان (و اینک برای رقیبان نشان)، اسلاوهای به اسلام گرویده (صرب یا کروات) بودند. با این حال این افراد به شکل فزاینده‌ای خود را از دیگر اقشار جدا و متفاوت حس نمودند، جامعه متفاوتی که افسانه اجدادی مشترکش^۳ به لحظه تشرّف به اسلام بازمی‌گشت.

دوم، چیزی که مهم است نه میراث ژنتیکی، بلکه عقیده یا افسانه نیاکان و اجداد مشترک است. (این دو ممکن است که با هم تلافی یابند یا نیابند، اما مهم اعتقاد به حیاتی

1) Ethnic community, ethnic

2) Recognizable sense of community

3) Myth of collective ancestry

بودن تورات مادی^۱ و نه واقعیت آن است). قومیت درباره خون و یا ژن ها نیست بلکه افسانه ها و عقاید نژاد مشترک^۲ را شامل می شود. البته گاه به گاه ناسیونالیستهای قوم گرا به خون مشترک^۳ برای تقویت و حمایت قضیه تکیه می کنند. استعاره های خانوادگی شایع و متداول هستند و این به سادگی یک حرکت زیرکانه در بازی سیاسی نیست. اعضای چنین اجتماعات محترمی به درخواستهای اینگونه، واکنش نشان می دهند و بیان آن (واکنش) در قالب کنترل صرف، نارسا و نامناسب خواهد بود. برای ناسیونالیستهای قومی و پیروان آنها، قوم در واقع یک "خانواده ویژه" گسترش یافته در زمان و مکان جهت دربرگرفتن خویشاوندان دور طی نسلهای بیشمار - حتی آنهایی که هنوز متولد نشده اند - می باشد (۲).

نکته سومی که باید مورد توجه قرار گیرد، اهمیت خاطرات تاریخی است. البته چنین خاطراتی، نتایج دقیقی که بتوان از منابع اسنادی آزمایش شده توسط مورخین بی غرض و بی طرف از بقایا و آثار بیرون کشیده شود، نیستند. آنها خاطرات قومی - تاریخی اجتماع، منابع التزام اخلاقی^۴ اعضا، سنتهای انتخابی (از جمله افسانه ها) مربوط به گذشته که از نسلهای قبلی گرفته شده است، گذشته ای که در آن حوادث و وقایع معین و مشخصی به خاطر سپرده شده و بقیه به فراموشی سپرده می شوند، هستند. این تاریخ، با افزودن بخشهای مرکزی و اساسی تاریخی در کنار الگوی فضیلت^۵، برای احساس درک و شعور تاریخ و مقصدی مشترک در جوامع قومی، یک منبع قوی خواهد بود. (۳)

ویژگی چهارم، فرهنگ مشترک است که نسبت به موارد فوق متنوع تر می باشد. این اجزاء فرهنگی شامل لباس، غذا، موسیقی، حرفه ها، معماری، همچنین مقررات، آداب و رسوم و نهادها می شود. تاکنون معمولترین اجزاء فرهنگ مشترک، زبان و مذهب بوده اند. در اروپا و بخشهایی از آسیا، زبان معمولترین متمایزکننده اقوام می باشد. برای برخی دانشمندان در مکتب هردر^۶، با عقیده اش مبنی بر تنوع فرهنگی و زبانی، زبان معیار اصلی و اساسی قومیت است. بهر حال همانطور که یک قرن قبل، ماکس مولر^۷ به

1) Physical descent

2) Common Origins

3) Common Blood

4) Moral inspirations

5) Exempla virtutis

6) Tradition of Herder

7) Max Muller

تشخیص این مطلب رسید که یکسان پنداشتن زبان با ریشه‌های قومی (با کنار گذاشتن نژاد)، خطرناک و گمراه‌کننده خواهد بود دلیل و مدرکی که دال بر مشارکت گروه‌های وابسته به یکدیگر از لحاظ زبان، در منشأ قومی مشترک وجود ندارد. برعکس مناطق پهناور زبانی (برای مثال اسپانیایی و فرانسوی) شامل بیش از یک جامعه قومی هستند (اسپانیاییها، مکزیک‌ها، فرانسوی‌ها و اهالی کبک^۱). (۴)

مذهب نیز دیگر یک معیار کلیدی قومیت نیست. در دوران پیش از عصر نوین، بسیاری از اقوام خود را بوسیله معابد خدایان^۲ و مراسم عبادی^۳ مجزا و خاص خویش تعریف می‌کردند، و امروزه هنوز هم مذهب می‌تواند یک نیروی حیاتی بسیار مهم برای تفاوت قومی و کشمکش مانند مورد هند و خاورمیانه، باشد. آنجا که مذهب و زبان در رأس قرار داده شوند، جامعه مورد بحث به روشنی از دیگران متمایز می‌شود. نباید تصور کرد که جوامع قومی - مذهبی در حال کاهش هستند. امروزه مذهب، برای بسیاری از جوامع - اگر اصلاً مناسب باشد - تنها یکی از معیارهای متعدد متمایزکننده است (۵). ویژگی پنجم، پیوند با یک سرزمین مشخص و معین است؛ در اینجا نیز مهم است که بر ماهیت ظاهری چنین ارتباطی تأکید شود. قوم مورد بحث ... ممکن است حتی از سرزمین خویش، تبعید شوند اما بهر حال وابستگی خود با آن سرزمین را حفظ می‌کنند. بهر تقدیر، آنچه که برای قومیت از اهمیت حیاتی برخوردار است، حس وابستگی به یک سرزمین مشخص و ویژه است. عقیده در مورد ارتباط تاریخی مردم یک سرزمین و اشتیاق به بازگشت به "مراکز مقدس"^۴، آن اماکن مقدسه‌ای که تاریخ قومی با نقاط عطف مهم (مانند تولد، آزادی، شکست یا پیروزی، رهایی، تقدیس، اجابت، یا اجرا و تکمیل در گذرگاه جامعه برخورد می‌کند، حفظ شده است. بنابراین، آنچه برای قومیت از اهمیتی بالا برخوردار است تملک سرزمین نیست بلکه حس پیوند دو جانبه (مردم و سرزمین)^۵، حتی از مسافت و فاصله دور است. (۶)

بالاخره آخرین عنصر، همبستگی (وحدت منافع) است. واضح است که تمام افراد و

1) Quebecois

2) Pantheons

3) Rituals

4) Sacred centres

5) Sense of mutual belonging

اعضای یک قوم حس یکسانی از تعلق به جامعه ندارند. در واقع، در زمانهای قبل از دوران مدرن اکثریت یک جمعیت قومی احساس ناچیز و یا هیچ احساسی از تعلق قومی داشت. این خارجیان و بیرونیها بودند که آنها را به عنوان اعضای یک جامعه معین طبقه بندی می کردند. غالباً، تنها طبقات بالا - اعیان و اشراف زمین دار، مقامات و کارگزاران و کاهنان (مقامات مذهبی) - دارای حس منشأ و اصل مشترک قومی و ارثی بودند. در بیشتر مواقع این طبقات بالایی، صنعتگران و دهقانان را از جامعه مستثنی می کردند، همان کاری که اشراف و نجبای رومی و کشیشان تا اوایل قرن ۱۹ انجام دادند. در اغلب موارد دیگر (غالباً در جوامع قومی - مذهبی یا کشور - شهری)، طبقات پایین تر در حس و احساس قومیت مشترک، سهیم بودند.

بنابراین، بایستی به دقت بین طبقات قومی و جوامع قومی تفاوت قائل شد. طبقات قومی توسط خارجیان و بیرونی ها (معمولاً دانشمندان، مبلغین مذهبی، مسافران و تاجران و بازرگانان) بعنوان یک گروه فرهنگی مجزا (معمولاً از لحاظ زبان) که درکی ناچیز یا اندک از قومیت مشترک گروهها دارند، طرح می شود. چنین قضیه ای در مورد افراد اقوام او^۱ در غنا و توگوی شمالی فعلی صادق بود تا اینکه توسط راهنمایانی از برمه، آلمان در قرن ۱۹ به زبان آنها یک خط نوشتاری مشترک داد. همچنین این مسئله در مورد قضیه دره نشینان اسلواک، تا زمانی که آنان یک زبان نوشتاری مشترک در اواخر قرن ۱۹ بدست آوردند، صادق بود. در مقابل، جوامع قومی وجود دارند که هیچگاه حس قومیت مشترک و تعلق به یک قوم را در هر جا که باشند - علیرغم پراکندگی اعضایشان - از دست نداده اند. این قضیه در مورد دیاسپورای چینی، آرامنه، یونانیها و جوامع یهودی صادق است. بهرحال، مفهوم قوم در میان بسیاری از سرزمینهای پراکنده در جهان^۲ یافت می شود. (۷) تمایز بین طبقه قومی و جامعه قومی برای فهم پویائی ناسیونالیسم قومی مهم و بااهمیت است. یکی از وظایف خود تعیین شده ناسیونالیستها، تبدیل طبقات قومی به جوامع قومی و تبدیل جوامع قومی به ملت های قومی است. اگر نگوئیم هزاران، صدها طبقه قومی در جهان وجود دارد که با پدیده های خارجی فرهنگی مانند: آداب و سنن، زبان، مذهب و موارد دیگر، تمییز داده می شود. هنوز فقط برخی از

1) EWE

2) Expatriate enclaves

این طبقات قومی، به طور اجتماعی خودآگاه^۱ نشان داده شده‌اند. تنها نسبتی از این طبقات، صفات دیگر و ویژگیهای اقوام مانند: یک نام شایسته، یک افسانه نیاکانی و اجدادی مشترک، یک تاریخ قومی، عناصر و اجزای فرهنگی و رابطه و پیوند با یک وطن و میهن را دارا هستند. در طول تاریخ تعداد بیشماری از این طبقات قومی وجود داشته، اما تحت شرایط مشخصی اعضای آنها در قالب جوامع قومی ادغام شده‌اند. علاوه بر این، تعداد معدودتری از این طبقات توانستند در طول قرن‌ها در مقابل فشارهای جذب و حل شدن (در داخل دیگران) تاب آورده و به حیات خویش ادامه دهند. آنچه که اغلب مشاهده می‌شود یک الگوی تغییر سریع و فوری از واحدها و روابط همیشه در حال تغییر قومی^۲ است که تنها بخشی از آنها (روابط) با قطعیت متبلور و پایدار گردیده است. منظور از این مطلب، آن حکم و دستور ژان ژاک روسو، مبنی بر اعطای یک شخصیت ملی به یک واحد و جمعیت که از داشتن شخصیت ملی محروم است، می‌باشد که وظیفه ساده‌ایی نیست. بوجود آوردن و ابداع اقوام، مانند خلق امتهای، به عوامل از قبل موجود و شرایط مناسب احتیاج دارد؛ در غیراینصورت «ابداعات» از پاگرفتن در میان جمعیت‌های شناخته شده^۳، عاجز و ناتوان خواهند بود. این مشکلی است که هر واحد ناسیونالیستی که از لحاظ فرهنگی در میدان و حوزه نامساعدی^۴ عمل می‌کند، با آن مواجه است. (۸)

شرایط تبلور قومی^۵

شرایط تشکیل اقوام چیست؟ چگونه اعضای اقوام به طور اجتماعی و خودآگاه انجام وظیفه می‌کنند؟ در اینجا ایجاد وجه تمایز و تفاوتی بین شرایط مرسوم در قبل از عصر نوین و شرایط مرسوم در عصر نوین، ارزشمند و مفید است.

در اعصار قبل از عصر نوین، شرایط عمومی مساعد برای تبلور و بقاء قومی چهار مورد بود. آشکارترین این شروط، بدست آوردن یک تکه زمین مشخص (یا بعداً از دست دادن آن تکه زمین)، که احساس تعلق آن به یک عده مردم همانطور که آن مردم

1) Self - aware

2) A kaleidoscope of ever - shifting ethnic ties

3) Designated populations

4) Inhospitable terrain

5) Ethnic crystallization

احساس تعلق به آن می‌کردند، وجود داشت. این تکه زمین، وطن این مردم بود. در اینجا هماهنگی‌های (فصلی و) موسمی زندگی گروهی و فرهنگی - به موازات ورود جوامع روستائی در شبکه‌های وسیع‌تر و بزرگتر فرهنگی و تجاری - از عرصه بازی خارج می‌شدند. اگر مردم یا بخش قابل توجهی از آنها از وطن تبعید شوند، هنوز هم ممکن است عشق بازگشت (به وطن) در آنها، محفوظ باشد. غالباً، آرمان استقرار مجدد (در سرزمین خویش) در مرکز اشتیاقات و آرزوهای روحی مردم، مانند آرامنه دیاسپورا، و یهودیان، قرار می‌گیرد. وطن، سمبل نجات و رهایی گردید چرا که بعنوان مهد و گهواره مردم تلقی می‌شد. (۹)

شرط دوم (از چهار شرط مذکور) توالی (و پیوستگی) نبرد^۱ با عده‌ای از دشمنان بود. معمولاً جنگ فرسایشی بین کشورها، به حرکت سالانه جمعیتها در فصل تابستان و تقویت و پرورش احساس جمعی منجر می‌شد. معمولاً آداب و سنت جنگ و درگیری بمنظور القاء یک اعتقاد مبتنی بر سرنوشت مشترک به نسل‌های بعدی، و تعلیم اینکه شکستها توسط پیروزیها جبران می‌شود و اینکه متخصصان امر ارتباطات شفاهی و کتبی، برای ثبت سیر وقایع گذشته قومی پدید می‌آیند، حفظ و نگهداری می‌شد. افسانه‌ها و سمبلهای قهرمانان، جنگها و مکانها و شئون مقدس آنان، به یک بخش مهم در ساختمان قوم تبدیل می‌شدند.

سومین شرط، به گونه‌ای نزدیک به مورد قبل مربوط است. برخی اشکال مذهب سازمان‌یافته برای تربیت متخصصان و کارشناسانی در امر ارتباطات و وقایع‌نگاری، همانند پیدایش آداب و رسوم و مراسم عبادی که موجب استمرار و پیوستگی جوامع قومی می‌گردید، حیاتی و مهم بود. معمولاً کاهنان، متون مقدس و آداب و رسوم، حس قومیت مشترک را در میان مردم در کل جهان حفظ می‌کردند و امروزه این ظرافتهای مذهب و دین سازمان‌یافته در بعضی جاها و عرصه‌ها به عنوان نیروهای قدرتمندی باقی مانده‌اند. این موضوع که محافظه‌کاری مذهب و دین سازمان‌یافته، مؤثرترین عامل در حفظ و بقاء افسانه‌های قومی، سمبلها و یادگارهای قومی بوده است، قابل بحث و بررسی است. (۱۰)

1) The vicissitudes of struggle

دلیل نهایی و پایانی که به دیگر دلایل مذکور متکی و وابسته است و علت مستقیم^۱ پایداری و بقای قومیت را تشکیل می‌دهد، پیدایش و تقویت افسانه‌ای (دال بر) "برگزیدگی قومی"^۲ است. هر جا که چنین افسانه‌ای پیدا شود، قوم مورد بحث در مورد جاودانگی خود، مطمئن بنظر می‌رسد. درک عامه از "برگزیدگی"، (از نوع) مذهبی در ذات و فطرت به عنوان یک منبع پایداری داخلی در تحمل عذابها و رنجهایی که بسیاری از اقوام - بویژه اقلیتهای قومی - با آنها روبرو بوده‌اند، اثبات شده است. از یک جهت، افسانه برگزیدگی قوم، یک بعد حیاتی و مهم از تبلور قومیت و بقای آن است. از جهت دیگر، با این فرض که اقوام قابلیت پیدایش دارند و بدون وجود چنین افسانه‌ای زیاد دوام نمی‌آورند، باید چنین افسانه‌هایی را بعنوان عنصری که به طول عمر قومیت کمک می‌نماید، تلقی نمود.

در عصر نوین، تعداد شرایطی که می‌توانند حس قومیت مشترک را تشویق و ترویج کنند به مقدار زیاد افزایش یافته است. علاوه بر وجود یک وطن، جنگ و مذهب سازمان‌یافته، یک سری از عواملی که از فعالیتهای کشور مدرن، طبقه روشنفکر آگاه دیرپای^۳ و (فعالیت) سازمانهای خارجی^۴، ناشی می‌شود دربرگیرنده نمونه‌ای دیگر از قومیت می‌باشد. شاید قویترین فعالیتهای، فعالیتهای شهری و فرهنگی دولت نوین و ایدئولوژیهای ناسیونالیسم قومی بوده است. به موازات گسترش پهنه فعالیتهای و وظایف دولت نوین تمایل به سوی ترکیب و یکی کردن جمعیتها و اعطای احساس وحدت منافع و مسئولیتهای شهری^۵ (مربوط به شهروندی) افزایش می‌یابد. در بعضی موارد، این فعالیتهای به از میان برداشتن موانع بین "طبقات قومی" و "جوامع قومی" و از بین بردن هرگونه احساسی از فرهنگ و نژاد جدا و متمایز، منجر شده‌اند. این، در مورد قضیه موریتانی، اریتره و اندونزی (با کمی استثناء)، صدق می‌کند. در اینجا کشور استعماری، قویتر بودن خویش از تمایزات قومی از قبل موجود^۶ را اثبات می‌نماید؛ بنابراین حکومت بعد از استعمار (یا حرکت و جنبش، در مورد اریتره)، در تقویت و حمایت از یک هویت

1) Proximate cause

2) Ethnic chosenness

3) Secular intelligentsia

4) External agencies

5) A sense of civic solidarity

6) Prd-existing ethnic differences

ملی که در قلمرو حکومت استعماری پیشین مشخص گردیده، موفق شده است. (۱۱)

در مقابل، در مواردی که اعضای یک اجتماع قومی، علیرغم زجر و آزار و اذیت، و یا در مناطق تحت سلطه رژیمهای امپراطوری و یا استعماری، احساسی روشن و درک واضح و زنده‌ای از حیات جمعی بدست آورند، مداخله فزاینده حکومت نوین، وحدت منافع و مسئولیت قومی را به سادگی تقویت نموده و تفاوت‌های قومی را تشدید می‌نماید. ایجاد سیستمهای آموزشی شهری^۱ به ویژه در تحریک احساسات و نیات پنهان و نهان^۲ اقوام مختلف و یا حتی در القاء و تلقین حس هویت قومی در میان جمعیت‌هایی که توسط اکثریت به عنوان گونه متفاوت طبقه‌بندی می‌شدند، مؤثر است. این در مورد قضیه برتونها^۳ در زمان جمهوری سوم فرانسه (و قبل از آن) و یهودیان روسیه تزاری یا سیکها و تامیلها در هند انگلیسی و سریلانکا صادق بود. حس تفاوت قومی موجود در بین جمعیت‌های اقلیت تشدید می‌شد: در مورد اول از طریق تجانس فرهنگی^۴ جمعیتها در داخل سرزمینهای یک کشور امپراطوری یا محلی و در مورد دوم از طریق طبقه‌بندی فرهنگی^۵ در بخشی از آن کشور. در هر دو مورد (یادشده) گسترش قوای حکومتی و مداخله در زندگی اجتماعی، جوامع قومی جدیدی را از میان طبقات قومی موجود خلق می‌کرد یا باعث رشد و تقویت تفاوت‌های قومی و هویت‌های قومی می‌شد. (۱۲)

فعالیت‌های روشنفکران و طبقه آگاه و اندیشمند از اهمیت یکسانی برخوردار بوده است. اگر روشنفکران اقوام جدید و ملت‌های جدیدی را پیشنهاد می‌کردند، طبقه اندیشمند حرفه‌ای، مجرای اصلی و ذینفع اشاعه و انتشار این پیشنهاد بود. وکلا و حقوقدانان، اطباء، آرشیتکتها، مهندسان، تکنسینها، خبرنگاران، مخصوصاً معلمان در ترویج و تشویق نظر امت قومی بویژه در جوامع سازمان‌یافته در داخل یک کشور امپراطوری یا استعماری، فعال بودند.

فرهنگ، اقتصاد و فعالیت‌های اجتماعی، شبکه‌های جدیدی برای اعضای طبقات اقلیت‌های قومی یا جوامعی - که غالباً هدف جذب یا مورد تبعیض نیروهای معارض دولتی

1) Civil education system

2) Latent sentiments

3) Bretons

4) Cultural fomogenzation

5) Cultural categorization

هستند - خلق و ایجاد می‌کرد. این شبکه‌ها مظهر جامعه جدید^۱ بود و به اعضای خود احساس فعالیت و خودنمایی را که به کلی با فرمانبری و تمکین خواسته شده از طرف مقامات کشور، متضاد و مخالف بود را اعطاء می‌کردند. (۱۳) شاید یکی از اصلی‌ترین عوامل جدید در خلق اقوام نوین، ایدئولوژی ناسیونالیسم یا ایدئولوژی ناسیونالیسم قومی باشد. برخلاف اشکال ناسیونالیسم مدنی و سرزمینی، ناسیونالیسم قومی از سوی ملت به عنوان یک جامعه فرهنگی شجره‌ای یا بومی تصور می‌شود. درحالیکه مفاهیم مدنی و سرزمینی از ملت، آن را به عنوان اجتماعی دارای فرهنگ مشارکتی، قوانین مشترک و تابعیت سرزمینی^۲ تلقی می‌کند؛ دیدگاه‌های قومی نسبت به ملت بر روی شجره‌شناسی و نسب‌شناسی اعضایش - هرچند فرضی و خیالی - و حرکت و تحرک عمومی مردم، تاریخ بومی و آداب و رسوم و فرهنگ بومی و محلی تنظیم می‌شود. بعنوان یک جامعه قومی (برخوردار از) اصل و نسب شجره‌ای (وسلسله‌ای)، امت قومی در جستجوی خلق خویش در قالب یک قوم نیایی و اجدادی است. در راه‌نیل به چنین هدفی، امت قومی به خلق و پدید آوردن آن قوم کمک می‌رساند.

به عبارت دیگر، خیزش ناسیونالیسم قومی به معنای خلاصه کردن الگوی پیشین با عنایت به کمکی که نوسازی - و به طور قابل توجهی حکومت نوین - به خلق امتها براساس اقوام از قبل موجود می‌رساند، بوده است. الگوی مدنی و سرزمینی تا حد زیادی در غرب - در بریتانیا، فرانسه، اسپانیا، هلند و سوئد - از برتری و توجه برخوردار است. بهرحال، در شرق، اروپای شرقی و روسیه، خاورمیانه و بیشتر آسیای جنوبی و شرقی، دیدگاه (و مفهوم) نسبی امت در اولویت قرار دارد و ناسیونالیسم قومی با تکیه بر اقوام از پیش موجود - آنگاه که معمولاً قومیت از میان طبقه‌بندی موجود قومی مانند اسلواکها، اوکراینیها، ترکها، آذریها، تاجیکها، سیکها و تاملها متبلور و نمایان می‌شد - ملتهای خارجی را هدف قرار می‌دهد. (۱۴)

ناسیونالیسم قومی که سازنده ملت براساس روابط قومی از پیش موجود است، بر ناسیونالیسم مدنی و سرزمینی^۳ برتری دارد. بنابراین ناسیونالیسم قومی، لزوماً مستلزم

1) Microcosm of a new community

2) Territorial citizenship

3) Territorial and civic nationalism

نوعی از انقلاب‌هایی که خیزش جوامع شهری^۱ در غرب پدید آورد، نیست. ملت از استمرار طبیعی یک قوم از قبل موجود، ظاهر می‌شود. با این حال هنوز هم این ظهور، فریبکارانه و گمراه‌کننده است. قوم از قبل موجود، حتی زمانی که با یک اجتماع بالنده و تمام‌عیار با احساس منافع و مسئولیت ترکیب شده باشد، فاقد بسیاری از صفات و مختصات یک ملت است. صفاتی مانند یک سرزمین محدود و مشخص و به رسمیت شناخته شده، فرهنگ توده‌ای و عمومی، اقتصادی متمرکز و با تحرک، حقوق و وظایف مشترک برای تمام ملیتها. معمولاً به استثنای خارجیا و بیگانگان، اینها صفات و مشخصاتی هستند که همراه با افسانه‌ها و خاطرات و یادگارهای مشترک، مفهوم "ملت" را تعریف و مشخص می‌کنند. (۱۵)

این مشخصات به نوبه خود، به یک مشارکت فردی فعالتر و جامعتر نسبت به مشارکتی که در بیشتر اقوام یافت می‌شوند، نیاز دارند. ناسیونالیسم قومی بر یک انقلاب در نظر اعضای قوم خود، اشاره و دلالت دارد. آنان در جایی که قبلاً بوده‌اند، خویش را که در پی سازش و انطباق با حاکمان بیگانه و اجنبی بودند گمنام و خاموش دیده‌اند، و لذا به شناختن خویش و مطالبه حقوقشان و مشارکت فعال در شکل دادن به هدف جمعی خود مبادرت نمودند. جایی که قبلاً قهرمانان آنان بردگان و غلامان خداوند^۲ و تابعان تدبیر او در عالم قومی^۳ بودند، به رهبران الهام‌بخش ملت تبدیل شدند و ترجمان اراده ملی گردیدند. اگر در گذشته جنگهای قدیمی و اعصار طلایی، حوادث و دوره‌هایی در شعر حماسی جامعه بودند، در عصر ناسیونالیسم به مثالها و شواهد نیروهای پنهان تجدید حیات ملی^۴ تبدیل شدند.

بسیج بومی و تصفیه قومی

اقوام و جوامع قومی طی چه مراحل تبلور می‌یابند؟ و آیا توسط ناسیونالیسم قومی بسیج می‌شوند؟ و چگونه به شکل امتهای قومی تغییر شکل می‌یابند؟ اگر چه متغیرهای

1) Civic nations

2) Servants of God

3) Nationalist cosmos

4) National regeneration

متعددی وجود دارند، سه مرحله اساسی و اصلی (از مراحل) تغییر شکل قومی - ملی^۱ قابل مشاهده است. اولین موردی که در اینجا از آن نام برده می‌شود، بسیج بومی است. این مورد مستلزم تفسیری مجدد از سنت‌های بومی، آداب و رسوم، یادگارها و خاطرات، سمبلها و مخصوصاً زبانها و پخش و اشاعه آنها به طبقات بزرگتر و وسیعتری از گروه برگزیده توسط روشنفکران قوم می‌باشد. معمولاً این وظیفه طبقه آگاه و روشنفکران قوم است، اشخاص ماهری که شغل و موقعیت شان با موفقیت یک فرهنگ بومی در یک سرزمین تاریخی عجین شده است. این امر بخوبی در جنبش ناسیونالیستی کبکی‌ها^۲ به اثبات رسیده است. در این مورد، این طبقه آگاه و روشنفکر حرفه‌ای بوده است که فعالترین اشاعه‌دهنده یک فرهنگ فرانسوی^۳، در مخالفت با اکثریت انگلیسی، در کانادا، بوده است. این مشاهدات و ادراکات طبقه آگاه و روشنفکر، نیازهای ناشی از موقعیت و اقتضای شغلی است که جمعیت و گروه فرانسوی را در کبک به سمت قبول و پذیرش زبان و فرهنگ بومی و مادری سوق داده است. (۱۶)

نمونه مشابهی نیز در اروپای شرقی و روسیه یافت می‌شود. یکبار دیگر این روشنفکران قوم و طبقه آگاه و روشنفکر مراقب جامعه بوده‌اند که خود را بسیج نمودند و سپس با بسیج طبقات دیگر - از طریق فرهنگ بومی و محلی - فرهنگی پایین رتبه و شفاهی و زبانی را به سطح و موقعیت یک فرهنگ ادبی والا و صاحب شأن، ارتقاء دادند. برجستگان قوم، از طریق تألیف و گردآوری فرهنگهای لغت، کتب مربوط به دستور زبان و رسالات و مقالات زبان‌شناسی، زبانهای روستایی را اصلاح نموده و به شکل نوینی درآورده‌اند. زبانها و فرهنگهای چک، فنلاندی، و اوکراینی از جمله نمونه‌هایی هستند که ابتدائاً مورد غفلت واقع شدند و از اهمیت پایینی برخوردار بودند، درحالی‌که باید بطور کامل رشد یافته و در سطح جهانی مورد شناسایی واقع می‌شدند. (۱۷)

دومین فرآیند، سیاسی‌سازی فرهنگی^۴ میراث و اموال محلی و بومی بوده است. در اعصار پیشین، آن میراث از طرف نسلهای پیشین به عنوان انبار و مخزن خرد و عقل و

1) Ethno - batuibak trabsfirnatuib

2) Quebecois movement (جنبشی در کبک، کانادا)

3) Francophone culture

4) Cultural politicization

فضیلت مورد احترام بود، اما چنین احترامی نتایج سیاسی معدودی را بدنبال داشت. زمانی که ناسیونالیسم قومی شروع به انتقال قوم به شکل یک ملت نمود، تلقی نمودن میراث فرهنگی جامعه به عنوان یک چشمه و منبع سیاسی از ضروریات و واجبات شمرده می‌شود. آنچه که قبلاً جزو آداب و سنت‌های مورد احترام بود حال به سلاح‌هایی در یک جنگ - هم بر علیه بیگانگان و هم بر علیه نگهبانان و اولیاء سنت - تبدیل شد. ناسیونالیست‌ها، وظیفه خویش را دوپهلوی می‌بینند، جنگ علیه دشمنان خارجی و همراه آن جنگ با پدران در داخل. جنگ و نبرد پسران علیه پدرانشان به اندازه تغییر شکل قوم، همانند نبرد در جهت استقلال سرزمینی، حیاتی و مهم است.

روشن‌ترین بروز و ظهور این تغییر شکل و انتقال، طرز عمل و رفتار گذشته است. در سنت قدیمی قومی، جنگ‌ها به عنوان نتیجه فضایل باشکوه و عالی و سیاست‌های سلسله‌ای ثبت می‌شدند. در نگارش تاریخ ملی، نبردها به نمونه‌ها و شواهد فضیلت و اراده ملی و وسیله‌ای برای سنجش وضعیت ملت در دوره‌های موفقیت، تبدیل می‌شوند. به طور مشابهی، اشخاص بلندمرتبه گذشته، سربازان کهنه کار و مبارزان، اولیاء یا قانونگذاران که قبلاً به آنها به عنوان نمونه‌های سنت اجتماعی یا مذهبی نگریسته می‌شد، به رهبران ملی، بنیانگذاران و پیامبران یک هدف ملی تبدیل شدند. موسی، محمد (ص)، بودا، هومر، دانت، لوتر و حتی مسیح (ع)، دیگر بردگان خداوندی و یا شاعران اشعار حماسی باشکوه نبودند، بلکه آنان به بنیانگذاران و ملهمان و الگوی اجتماعی ملی و اراده ملی تبدیل شدند. (۱۸)

جایی که سیاسی سازی فرهنگی به یک گذشته بومی یا قومی^۱ زنده مربوط می‌شود و جایی که بخوبی با سنتی قومی - تاریخی ترکیب می‌شود، انرژی بسیار قوی و قدرت ویرانگر قومی - ملی که غالباً توسط ناسیونالیست‌های قومی روی آن دست گذاشته می‌شود، بوجود می‌آید. این درست همان چیزی است که تیلاک^۲ موفق به انجام آن در حسن استفاده‌اش از عقیده و ایمان شیواجی^۳، قهرمان مراتی^۴ و کالی^۵ - الهه خرابی هند -

1) Living ethnic past

2) Tilak

3) Shivaji

4) Marathi hero

5) Kali

در نبرد ملی هندوستان با بریتانیا در دهه اول قرن (حاضر) گردید. در هر دو مورد، تیلاک، نگرانی‌ها و روابط ناسیونالیستی موجود را به عواطف و نیت کلی و به سنت‌های قومی - تاریخی بخشهای بزرگی از جمعیت هندو مربوط ساخت. بنابراین با تغییر سیر ناسیونالیسم طبقه متوسط شهری هندی به یک ناسیونالیسم طبقه پایین قومی هندو، قانونمندی که تا به امروز در سیاستهای هندی به حیات خویش ادامه داده، بوجود آمد. (۱۹)

سومین فرآیند، تصفیه قومی است که نتیجه کاملاً آشنائی از دو فرآیند فوق می‌باشد. این فرآیند با بازگشت به یک فرهنگ عمومی و بومی که برای مقاصد سیاسی مورد استفاده قرار گرفته و اعتقادی که حرمت و تقدیس آن فرهنگ را القاء و تلقین می‌کند، شروع می‌شود. باور بر این است که فرهنگ قومی شامل ارزشهای غیرقابل جایگزینی می‌باشد. برای حفظ و نگهداری فرهنگ و نگرانی از آن در مقابل نفوذ و رخنه بیگانه، بایستی فرهنگ، خالص نگاه داشته شود و تصفیه و پاک‌سازی شود. پیروانش نیز بایستی از این نفوذهای ناخوشایند و ناخوشایند، از طریق جداسازی، طرد و بیرون راندن و حتی از طریق قلع و قمع غریبه‌ها و بیگانگان، مصون نگاه داشته شوند. تصفیه قومی، بخشی از ناسیونالیسم نسبی و شجره‌ای قومی^۱ است، حتی زمانی که مردم به دستورها و احکام آن عمل نکنند (۱۸). استنتاج این منطق از اهمیت خاصی برخوردار است، چراکه غالباً مفسران قضیه قومی را به عنوان یک پستی و حقارت قومی^۲ و دفاعی که در آن مبالغه شده، شرح و تفسیر می‌کنند. این روان‌شناسی منطق فرهنگی و اجتماعی، از فرآیندهای مشخص شده در اینجا غفلت می‌کند. این منطق در مورد تمام ناسیونالیسم‌های قومی، چه کوچک و چه جوامع در حال نبرد و چه بزرگ و امتهای قومی مسلط و برتر، معمول و مشترک است. اقدام براساس این منطق به یک‌سری شرایط و اوضاع گوناگون نظیر اندازه نسبی اقوام مختلف، موفقیت استراتژیکی آنها، مهارتهای فرهنگی و نهادهای آنها، (موقعیت) قومی - تاریخی و روابط قومی آنها، نوع و طبیعت سازمانها و تشکیلات که از ناسیونالیسم قومی حمایت و پشتیبانی می‌کنند و دیگر عوامل، بستگی دارد. این عوامل، نوع دقیق و شدت تصفیه‌سازی قومی را به همراه

1) Geneological ethnic nationalism

2) Ethnic inferiority

شدت اعمالی که براساس این قضایا (صغری، کبری‌ها) اعمال می‌شوند را روشن و مشخص می‌کند. آنچه ثابت و همیشگی است تمایل و سیر تمام ناسیونالیسم‌های قومی به سمت بعضی از اشکال و انواع تصفیه‌سازی است. قوت و نیرو برای اقدام تند و انفجاری جمعی از منابع آشکار شده، توسط سه فرآیند: بسیج بومی (محلی)، سیاسی‌سازی فرهنگی و تصفیه قومی، ناشی می‌شود.

خودمختاری ملی^۱ و نتایج آن

بطور خلاصه می‌توان گفت، اشکال مختلف ناسیونالیسم قومی در میان درگیریهای قومی متعدد و گوناگون - در گذشته و حال - مهمترین جایگاه را دارند. در مقابل، ناسیونالیسم قومی به نوبه خود، از عوامل متغیّری ناشی می‌شود. اما دو عامل برجسته‌تر و ممتازتر می‌باشند. اولین عامل: ویژگی‌ها و خصایص قومیت و تبلور آنها به شکل جوامع قومی و دومین عامل، برخورد ایدئولوژی ناسیونالیسم می‌باشد. هیچکدام از این عوامل، به تنهایی و به نوبه خود نمی‌توانند پیدایش و ظهور درگیری قومی و ناسیونالیسم قومی را شرح و توضیح دهند. این اتصال و پیوستگی آنان (دو عامل مذکور) است که برای آتش‌افروزیهای بزرگی که با چنان قوت و شدت و ظاهری غیرقابل پیش‌بینی رخ می‌دهند، جرقه فراهم می‌کند. به‌عنوان یک دکترین، تاریخ ناسیونالیسم می‌تواند به ربع آخر قرن ۱۸، در ایالات متحده، انگلستان، فرانسه، ایتالیا، لهستان، یا ایدئولوژیهای ناسیونالیستی که بلافاصله پس از آن در اسپانیا، آلمان، سوئیس، یونان، صربستان و روسیه، مانند ناسیونالیسم در میان برجستگان کرئول^۲ آمریکای لاتین بوجود آمد، بازگردد. (۱۹)

روی هم‌رفته، اشکال اولیه ناسیونالیسم در قالب مفاهیم مدنی و سرزمینی مطرح بود، علیرغم این که یک عنصر قومی، اگرچه از طریق شناسائی ملت با ایده حاکمیت جمعی، همیشه حضور داشت. این به معنی حضور و مشارکت سیاسی در فرهنگ ملی و محلی در جهت مشخص کردن شهروندی و عضویت در ملت بود. به هر حال، با گذشت زمان در قرن ۱۹، ناسیونالیسم قومی در آلمان و اروپای شرقی، ایرلند و اسکاندیناوی و بعداً در

1) National self - determination

2) Creole elite

خاورمیانه و هند به پیش آمد. حتی در اوایل قرن ۱۹، نظر و ایده خودمختاری ملی توسط جوامعی مانند یونانی‌ها، ایتالیایی‌ها، صربها، لهستانی‌ها و آلمانها مورد استفاده قرار گرفت. طبیعت مشکل‌آفرین اعمال خودمختاری از لحاظ تئوریک - حداقل در حد رضایت ناسیونالیستهای قومی - با اسناد هویت جمعی به امت که در آن از ملت، به مردم تعبیر می‌شد و دادن هویت به مردم با طرح قوم برگزیده یا اجتماع تاریخی - قومی، حل گردید. (۲۰)

به هر حال، در عمل، این اسناد هویت مشکلات بزرگ متعددی را به بار آورد. این مشکلات، مشخص ساختن در مرتبه‌ای که یک جمعیت در آن، یک قوم (مشخص) را تشکیل می‌دهد، و مشخص کردن محدوده هر قوم و تصمیم‌گیری در مورد چگونگی جدا ساختن و اسکان اقوامی که اعضایشان در مناطقی سکونت داشته‌اند که از لحاظ قومی مختلط بوده‌اند، را شامل می‌شد. اگر گاهی اوقات، خودمختاری امتهای مشخص از لحاظ سرزمینی مشکلاتی را برای نظم و ترتیب داخلی ایجاد کرده است مانند: بلژیک، هند، اندونزی و نیجریه، امتهایی که از لحاظ قومی، شجره‌ایی و نسبی تعریف شده‌اند، درگیریها و مبارزات تلخ‌تر و پیچیده‌تری را باعث شده‌اند. (۲۱) برای تبدیل مناسبات قومی به دشمنیهای طولانی قومی و ایجاد وضعیت بن‌بست، بایستی حداقل سه شرط داخلی برآورده شوند. اولین شرط این‌که بایستی یک طبقه قومی تکوین و ظاهر و یا به شکل یک جامعه قومی یا قوم درآید. دومین شرط این‌که بایستی تغییرات ناسیونالیسم قومی در منطقه‌ای مناسب از سطح کره زمین منتشر شود. سومین شرط این‌که قوم مورد بحث بایستی یک طبقه روشنفکر و آگاه را بوجود آورده باشد که ایده‌آلها و کمالات مطلوب خودمختاری را در مورد آن قوم مورد لحاظ قرار داده و آن ایده‌آلها را در میان اعضای قوم، منتشر و پخش سازند. از لحاظ تاریخی، این شرایط از راه‌های مختلفی مانند جنگ، انقلاب، مهاجرت، همراه با اقدام حکومتی^۱، با نمونه و یا بدون نمونه و الگوبرداری از دیگر اقوام، بوجود آمده‌اند. بهر حال، نکته اصلی در مورد این زمینه‌ها این است که این شرایط، فرآیندهایی را ارائه می‌دهند که در میان اقوامی که در زمانها و مکانهای مختلف پدیدار و ظاهر می‌شوند، وجود دارند. بنابراین، برای فهمیدن

1) State action

درگیری قومی، شخص بایستی زمینه‌های (موجود) در هر قضیه را که به گند کردن یا شتاب دادن به این فرآیندها کمک می‌کند، مورد مطالعه قرار دهد. دانشمندان و دیگران از تشخیص عواملی که می‌توانند به اختلافات قومی دامن بزنند و آنها را به شکل درگیریهایی بین اقوام خود آگاه و خود هویتی مصمم برای خود مختاری، در آورند، به دور هستند. معنایی که از این زمینه‌ها برای استراتژیهای بین‌المللی و ابتکارات سیاسی، دریافت می‌شود از روشنی و وضوح به دور است. وسایل پیش‌بینی - در هر درجه‌ای از تعیین که باشد - نسبت به موقعیت، حدود، شدت، پایداری و ثبات درگیری قومی، وجود ندارد، و سیاستمداران نیز نمی‌توانند در مورد اینکه راه‌حلهایی که برای درگیریهایی قبلی پیش‌بینی شده‌اند، باقی خواهند ماند یا نه، مطمئن باشند. حداقل، این درسی است که می‌تواند از تاریخ اخیر بالکان آموخته شود. بنابراین هر اقدامی برای استنباط نتایج سیاسی از تجزیه و تحلیل مذکور، بایستی بشدت (شکل) آزمایشی (داشته) باشد. به هر حال، دو موضوع قطعی است. اولین مورد، قدرت فراوان و عظیم و غیرقابل پیش‌بینی ناسیونالیسم قومی است. همیشه خطر شکل‌گیری ایدئولوژیها و افسانه‌های اجتماعی و عواطف و احساسات وجود دارد، اما به هر جهت، انکار جداییت فراوان ناسیونالیسم قومی برای بسیاری از مردان و زنان، در بسیاری از سرزمینها، مشکل و دشوار است. بعضی از دلایل که از منابع قومی ناشی می‌شوند، در اینجا ارائه و پیشنهاد شده‌اند. منابع دیگر جذابیت ناسیونالیسم قومی، آشکار و نمایان هستند. این منابع آشکار شامل استفاده ناسیونالیسم قومی برای تدبیر نخبگان و درگیری ناسیونالیسم قومی در موقعیت‌های تهدید و دفاع، رابطه‌اش با محرومیت نسبی اقتصادی که از محل جدایی قومی در جهت اهداف خویش ارتزاق می‌کند، می‌شود. این حقیقت که تمام این منابع در یک رشته منفرد از ایدئولوژی‌ها و احساسات می‌گنجد، مرکزیت و قدرت ناسیونالیسم را در امروز، مشخص و نمایان می‌کند. (۲۲)

دومین مطلب روشن و واضح، محال بودن در نظر گرفتن یک جایگزین واقعی برای دنیائی از ملتها - و بطور فزاینده - جهانی از ملتهای قومی است. فروپاشی چکسلواکی، یوگسلاوی، اتحاد جماهیر شوروی، و اتیوپی، اگرچه بر سرنوشت چند کشور قومی مهر پایان نمی‌زند (اما) بطور یقین اقوام بیشتری را به امتحان شانس خویش در جهان

سیاستهای داخلی^۱ تشویق نموده است. کشمیریها، سیکها، تامیلیها، ناگاها^۲، موروها، ایگورها^۳، تبتیها، کارنها^۴، شانها^۵، کردها، شیعیان، فلسطینیها، مارونیها، همراه با اهالی سرزمینهای جنوبی، کی کویو^۶، شونا^۷، اویمبندو^۸، زولو^۹، و بسیاری از دیگران ممکن است یکبار دیگر، قدرت و توان خویش را برای مشارکت در یک جو و فضای بین‌المللی مطلوبتر، نشان دهند. حتی در غرب ثروتمند و دموکراتیک - با آن راههای خروجی و قانونی اش^{۱۰} برای شکایات و تظلم‌های قومی و آرام‌بخش‌های اقتصادی برای نارضایتی قومی - قدرت و قوت گذشته قومی، نبایستی دست‌کم گرفته شود. اگر چه نشانه‌هایی از کاهش موانع قومی و احساس بیشتر نسبت به منافع اروپایی و غربی، بخصوص در میان نسلهای جوانتر وجود دارد، خیزش نژادپرستی و یهودستیزی و آرزوهای ملت‌های کوچکتر قومی در برابر هویت اروپایی، بایستی احتیاط و هوشیاری بیشتری نسبت به هرگونه غفلت از یک جهان بدون ناسیونالیسم^{۱۱} را، بوجود آورد. آنانی که به اندازه کافی به محو ناسیونالیسم دلگرم هستند و بدان اعتقاد دارند باید بدانند که راهی طولانی در پیش است و جنگ‌های تلختر و شدیدتری نیز در راه است.

دلیل اساسی برای چنین بدبینی - یا واقع‌گرایی - به‌سادگی شوک حاصل از خیزش درگیری قومی نیست. از همه گذشته، از آغاز قرن ۱۹، حتی سطحی‌ترین بررسی‌ها و مطالعات تاریخی، عقب‌ماندگی ناسیونالیسم قومی^{۱۲} را در هر بخش از جهان، از جمله ناتوانی ناسیونالیسم قومی برای طرح به‌عنوان پرچم نارضایتی اجتماعی و بیگانگی فرهنگی^{۱۳}، را آشکار می‌سازد. حتی زمانی که حامیان ناسیونالیسم قومی از عمل به وعده‌هایشان باز می‌مانند، ناسیونالیسم قومی دیدی نیرومندتر از دیگر ایدئولوژیها را ارائه می‌دهد و بشدت بر آنها تکیه به مرتبه "انتخابی بودن و برگزیده بودن" عنایت دارند

1) World of interstate policies

3) Uigurs

5) Shan

7) Shona

9) Zula

11) World without nationalism

13) Cultural alientation

2) Nagas

4) Karen

6) Kykuyu

8) Oumbundu

10) Constitutional outlets

12) Resilience of ethnic nationalism

تکیه می‌کند. یک دلیل برای قدرت فزاینده این دیدگاه قومی، توانایی ناسیونالیسم برای بکار انداختن روابط ملی، افسانه‌ها، احساسات برجستگی قومی، که نسبت به سایر ایدئولوژیها، قدیمی‌تر، عمیق‌تر، و بیشتر با ادراکات و احتیاجات عمومی هماهنگ و مطابق هستند، می‌باشد.

بنابراین هرگاه که قومی خویشتن را - بر هر پایه و زمینه‌ایی که می‌خواهد باشد - شکل داده باشد، خواه اینکه روشنفکران و خبرگان و کارآزمودگانی در بسیج و حرکت دادن مردم به سوی یک ملت قومی، دخیل باشند (یانه)، و خواه ناسیونالیسم قومی رهبری جمعیتها و گروهها را به دست گرفته باشد (یانه)، باید احتمالاً انتظار داشت ادعاهای قدرتمند (برای) خودمختاری ملی - که اگر برای مدت زمانی طولانی مورد مخالفت واقع شوند - تمام مناطق و سرزمینها را در نبردی تلخ‌تر، شدیدتر و طولانی‌تر درگیر سازند. حتی اگر صلح و ثبات چنین مناطق و سرزمینهایی، در کوتاه مدت با اقداماتی نظیر حفظ و کنترل، فدراسیون، وساطت و یا حتی تقسیم بهتر حفظ شود، در بلندمدت از بسیاری از آتش‌هایی که احتمالاً آرزوها و اشتیاقات ارضاء نشده ناسیونالیسم قومی برخوانند افروخت، اندک‌گریزی خواهد بود.

یادداشت‌ها

- 1- J.Okamura, 'Situational ethnicity', *Ethnic and Racial Studies*, vol.4, NO. 4, October 1981, pp. 425-65.
- 2- D.Horowitz, *Ethnic Groups in Conflict*, Berkeley, CA: University of California Press, 1985, pp. 55-92.
- 3- E.Tonkin, M.McDonald and M. Chapman (eds), *History And Ethnicity*, USA Nibigraogs 27, London, Routledge, 1989.
- 4- J.Edwards, *Language, Society and Identity*, Oxford, Basil Blackwell, 1985, pp.23-46.
- 5- D.E.Smith (ed.), *Religion And Political Modernization*, New Haven, CT: Yale University Press, 1974.
- 6- J.Armstrong, *Nations Before Nationalism*, Chapel Hill, NC: University of North Carolina Press, 1982, pp. 201-40.
- 7- G.Sheffer (ed.), *Modern Diasporas in International Politics*, London, Croom Helm, 1986.
- 8- A.Cobban, *Rousseau And The Modern State* London, Allen and Unwin, 2nd ed., 1964, A.D. Smith, 'The nation: invented, imagined, reconstructed?', *Millennium: Journal of International Studies*, vol. 20, NO.3, Winter 1991, pp.353-68.
- 9- Armstrong, *op. cit.* in ote 6, pp. 14-53, 201-40.

- 10- *Ibid.*, pp. 54-92, A.D. Smith, *The Ethnic Origins of Nations*, Oxford, Basil Blackwell, 1986, pp. 92-125.
- 11- L.Cliffe, 'Forging a Nation: The Eritrean Experience', *Third World Quarterly*, vol. 11, NO.4 October 1989, pp. 131-47; G.Mct. Kahin, *Nationalism And Revolution in Indonesia*, Ithaca, NY: Cornell University Press, 1952.
- 12- K.M. de Silva, *A History of Srilanka*, London, C. Hurst and Co., 1981); S.Citron, *Le Mythe National*, Paris, Presses Ourvières, 1988.
- 13- See A.Gella (ed.), *The Intelligentsia And The Intellectuals*, Beverly Hills, CA: Sage Publications, 1976; A. Melucci, *Nomads of The Present: Social Movements And Individual Needs in Contemporary Society*, London, Hutchinson Radius, 1989, pp. 89-92.
- 14- H.Kohn, *The Idea of Nationalism*, New York, Macmillan, 2nd ed., 1967; H.Seton-Watson, *Nations and States* London: Methuen, 1977, pp.17-191.
- 15- See K. Deutsch, *Nationalism and Social Communication* Cambridge, MA: MIT Press, 2nd ed., 1966, Chapter 1; A.D. Smith, *National Identity* Harmondsworth, Penguin, 1991, p.14.
- 16- M.Pinard and R.Hamilton, 'The class bases of the Quebec independence movement: conjectures and evidence', *Ethnic And Racial Studies*, vol. 7, no.1, January 1984, pp. 19-54.
- 17- E.Gellner, *Nations and Nationalism*, Oxford, Basil Blackwell, 1983; B.Anderson, *Imagined Communities: Reflections on The Origins And Spread of Nationalism* London Verso Books, 1983, pp. 67-79; M. Horch, *Social Preconditions of National Revival* Cambridge Cambridge University Press, 1985.
- 18- E.Kedourie (ed.), *Nationalism in Asia And Africa* London Weidenfeld and Nicolson, 1971, pp. 1-146; J. Hutchinson, *The Dynamics of Cultural Nationalism: The Gaelic Revival And The Creation of The Irish Nation State*, London, Allen and Unwin, 1987, pp. 74-150.

- 19- See R.I. Crane, 'Problems of Divergent Developments Within Indian Nationalism, 1895-1905', and M. Adenwalla, 'Hindu Concepts and the Gita in early Indian National Thought', in R. Sakai (ed.), *Studies on Asia* Lincoln, NE: University of Nebraska Press, 1961.
- 20- G. Mosse, *The Crisis of German Ideology*, New York, Grosset and Dunlap, 1964; L. Poliakov, *The Aryan Myth*, New York, Basic Books, 1974.
- 21- Kohn, *Op. cit.* (in note 14); A.D. Smith, *Theories of Nationalism* London, Duckworth, 2nd ed., 1983.
- 22- J. Breuilly, *Nationalism And The State*, Manchester, Manchester University Press, 1982, pp. 1-41, 352-84.
- 23- E. Kedourie, *Nationalism*, London, Hutchinson, 1960; B. Neuberger, *National Self-Determination in Post-Colonial Africa*, Boulder, CO: Lynne Rienner Publishers, 1986; E. Hobsbawm, *Nations and Nationalism Since 1780*, Cambridge, Cambridge University Press, 1990.
- 24- Gellner, *Op. cit.* (in note 17).